

روز رستاخیز

[نمایش‌نامه]

بازخوانی رمان محشر صغرا
نوشته‌ی تادئوش کونویتسکی

فرهاد مهندس‌پور
محمد چرم‌شیر

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۷

کسان بازی

زن سرایدار

هوبرت

ریشارد

تادئوش

مأمور گاز

کراکوف

مأمور آب

دست

زاگوف

هالینا

سیمون

پدر

جرجی

زه‌نک

پیرزن

[یک تخت‌خواب که کسی روی آن خوابیده است. ملحفه‌ای سفید، تمام تن او را پوشانده است. هوبرت، ریشارد و زن سرایدار کنار تخت‌خواب هستند.]

زن سرایدار امروز بلورهای نمک را طوری درست می‌کنند که بتوان آن‌ها را شمرد. و کبریت‌ها را طوری می‌سازند که نتوان آن‌ها را آتش زد. و ساعت را آن قدر عقب - جلو می‌کنند که دیگر نتوان فهمید بالاخره ساعت نه، همان نه است یا ده یا هشت یا هیچ کدام. به سرایدار می‌گویند رئیس ساختمان تا نتوان یک روز، لگد به ماتحتش زد. چرا که کشیش و سیاست‌مدار و بقال و قصاب و راننده‌ی تاکسی، همگی می‌گویند باید زندگی را همان‌طور که به ما داده‌اند، دوباره دودستی پس داد. به چه کسی؟ فی‌الواقع مهم نیست؛ مهم فقط پس دادن است. کشیش و سیاست‌مدار و بقال و قصاب و راننده‌ی تاکسی، همگی می‌گویند به جز آنچه مقدر است